

ضحاک مار و دوش

از
شاهنامه فردوسی

م گزارش
سعیدی سیرجانی

چاپ نهم

نشر پیکان

تهران، ۱۳۹۸

فهرست

۷	یادداشت
۱۳	مقدمه
۵۵	متن
۱۴۹	توضیحات
۱۸۹	ضمیمه

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان زِوشنِ زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر با ره رمز معنی برد

شاهنامه در طول عمر هزار ساله اش دمسازِ جاودانهٔ ملت ایران بوده است و شریک غم‌ها و شادبهایش. هم‌وطنان ما درین ده قرن پرفراز و نشیب بی‌هیچ تصنع و تبلیغی این شاهکار حماسی را قبالةٔ حیثیت و سند افتخار ملی خود دانسته‌اند؛ و هر صنف و دسته‌ای به وسع فهم و اقتضای حالش آن را در مرکز توجه جامعه کشانده است و به یاد هم‌وطنان خود آورده. گروهی شبهای سرد و طولانی زمستان را با خواندن سرگذشت پهلوانان گرم و کوتاه کرده‌اند، و جماعتی با نقل داستانهای باستان محفلِ نقالی قهوه‌خانه‌ها را حال و رونق بخشیده‌اند. گاهی ابیات پُرهمینه‌اش ضربه‌های تنبیک مرشد را در گود زورخانه دلنشین کرده است، و زمانی نقش رستم و دیو سپید، در و دیوار گرمابه‌ها را زینت داده. از یکسو نهب رجزهای پهلوانان خونِ شرف و حمیت در عروق جوانان وطن جوشانده است، و از دیگر سو وصف قیام کاوه در ظلماتِ ستم نور امید بر دل‌های افسرده پاشانده. گاهی تأملات حکیمانهٔ

که گوید که جزمَن کسی پادشاست!

پس از طهمورث که در سلطنت سی ساله اش مملکت را سر و سامانی داده
و دیوانِ افسونگرِ مردم آزار را با گرز گران درهم کوفته و به خدمت مردمشان
واداشته بود، نوبت جهانداری به فرزندش جمشید رسید، و

برآمد بر آن تخت فرخ پدر به رسم کیان بر سرش تاج زر
کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان گشت سرتاسر او را رهی
زمانه برآسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری
جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی
جمشید در مراسم تاجگذاری به شیوه شاهان سلف خطاب‌ه‌ای می‌خواند و
برنامه کاری اعلام می‌کند:

منم — گفت — با فره ایزدی همم شهریاری همم موبدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
و با قبول دو منصب والا و دردسرخیز شهریاری و موبدی بسودای قدرتی
مضاعف متحمل مسؤلیتی سنگین می‌شود؛ که پیش از آن وظیفه سرکونی اشرار
و دفع متجاوزان و حفظ امنیّت بر عهده شاهان بود، و هدایت خلق و تزکیه

روانها - و احياناً دفع ستم شاهان - پيشه موبدان.

جمشيد در نخستين سالهای جلوس، قبل از هر کار به تجهيز سپاهيان می گرايد و تأمین جنگ افزار که حفظ امنيت مملکت و دفع متجاوزان لازمه جهانداري است:

- ۱ نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن به گردان سپرد
 ۲ چو خفتان و چون تیغ و برگستوان همه کرد پیدا به روشن روان
 ۳ بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و از این چند بنهاد گنج
 سپس برای رفاه رعیت به اختراع و ترویج صنعت نساجی می پردازد و به مردم هنر رشتن و بافتن و جامه ساختن می آموزد.
 ۴ دگر پنجه اندیشه جامه کرد که پوشند هنگام ننگ و نبرد
 ۵ ز کتان و ابریشم و موی قز قصب کرد و پرمایه دیا و خز
 بیاموختشان رشتن و تافتن به تار اندرون پود را بافتن
 چو شد بافته، شستن و دوختن گرفتند از او یکسر آموختن

سپس که مملکت از برکت تیغ آبدار قرین امنيت شده و مردم با پوشیدن جامه قدم به دایره تمدن نهاده اند، به فکر تنظیم روابط اجتماعی می افتد و مشخص کردن طبقات جامعه، تا افراد هر صنفی منحصرأ به همان کار موروثی پردازند و راه افزون طلبی ها بر جوانان ناجوی تفتن پسند بسته گردد

- ۶ چو این کرده شد ساز دیگر نهاد زمانه بدو شاد و او نیز شاد
 ۷ ز هر پیشه ای انجمن کرد مرد بدین اندرون پنجهی نیز خورد
 مردم را به دلالت شغلی که دارند به چهار طبقه تقسیم می کند و وظایف هر طبقه را معین

۸ گروهی که آثوربان خوانیش به رسم پرستندگان دانیش

جدا کردشان از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه و چاره ای جز این ندارد، چه، او خود با اعلام «همم شهریاری همم موبدی» وظیفه سنگین خدمات معنوی را نیز بر عهده گرفته است.

گروه دوم مردان رزمند و پاسداران تاج و تخت شهریاری:

صنی بر دگر دست بنشانند همی نام نیساریان خواندند
 کجا شیرمردان جنگاورند فروزنده لشکر و کشورند
 کزیشان بود تخت شاهی بیای وزیشان بود نام مردی بجای
 و طبقه سوم دهقانان صاحب آب و زمینی که وجه کفافشان معین است و خاطر از دغدغه معاش آسوده؛ زندگی آرامی دارند، و از آن بالاتر همت والایی که تن به خدمت دیگران نسپارند و به آزادی و آسایش زندگی گذارند.
 ۱ بسودی سه دیگر گره را شناس کجا نیست از کس بریشان سپاس
 بکارند و ورزند و خود بدروند به گاه خورش سرزنش نشنوند
 ۲ ز فرمان تن آزاده و خورده نوش از آوای پیغاره آسوده گوش
 تن آزاد و آباد گیتی بدوی برآسوده از داور و گفت و گوی
 و گروه چهارم طبقه تهیدستی که مجبورند برای گذران زندگی خدمت دیگران کنند و از پی روزی جان کندن و عرق ریختن شبانگاه با اندیشه چه خورد بامداد فرزندان سر بر بالین نهند:

۴ چهارم که خوانند اهتوخشی همان دست ورزان با سرکشی
 کجا کارشان همگنان پیشه بود روانشان همیشه پر اندیشه بود
 بدینسان حد و مرز هر طبقه را معین می کند و نظام طبقاتی تزلزل ناپذیری ایجاد:

۶ ازین هر یکی را یکی پایگاه سزاوار بگزید و بنمود راه
 که تا هر کس اندازه خویش را بینند و دانند کم بیش را